



«فردوسی بنیاد مترگ حماسه سرای این مرز و بوم است و در تجسم اسطوره‌های ایرانی جهت احیای هویت فرهنگی و ملی و اعتلابخشیدن به ارزش‌های انسانی و آرمانی بر مبنای آئین مذهبی، مقام اول را به خود اختصاص می‌دهد. اگرچه شاهنامه به سه قسمت اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم می‌شود؛ ولی وی بیش اسطوره‌ای خود را ولو به صورت خفیف و کم‌رنگ‌تر در بخش پهلوانی و تاریخی نیز تعمیم می‌دهد. باور بعضی از متفکران و اندیشمندان علم اساطیر این است که اسطوره و دین را همانندی‌های بسیار است. نگاه فردوسی در شاهنامه و اسطوره و دین، تلفیقی از واقع‌بینی و آرمان‌گرایی است. او بین اسطوره‌های اهریمنی و اهورایی فرق می‌نهد و بر آن است تا حقایق ماورایی را در زبان رمزی و تمثیلی و در قالب اسطوره‌ها بیان کند. ناهمسانی‌الگوهای اساطیری ایران و سایر ملل در دو حوزه دین و اخلاق تجلی می‌کند. در اساطیر یونان، خدایان منفعل و دارای صفات پست اند. ولی در اندیشه فردوسی، مهر جاودانگی بر پستانی اسطوره‌های درخشان و مثبت چون فریدون، سیاوش، گیو، کیخسرو، ... نهاده می‌شود، و نیز اعتقاد او به خدای واحد بر مبنای دین ابراهیمی، یکی از علل ماندگاری شاهنامه بر تارک اساطیر جهان است.

## دین و اسطوره در اندیشه فردوسی

بهبخت السادات حجازی

سخن را چنین خوار مایه مدار  
نگه کن کجا آفریدون گرد  
که از پیر ضحاک شاهی ببرد  
به بد در جهان پانصد سال شاه  
به آخر شد و ماند ازو جایگاه  
برفت و جهان دیگری را سپرد  
بجز حسرت از دهر چیزی نبرد  
چنینم که یک سر که و مه همه

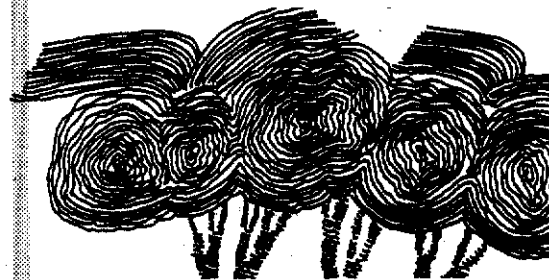
تو خواهی شبان باش و خواهی رمه  
میگل داونا مونا می گوید: «اگر داعیه نویسنده، نقاش، مجسمه‌سازی این باشد که به طور صرف برای دل خود، هنرش را عرضه کند، دروغگوی محض است. حتی نویسنده ناشناس کتاب عرفانی «سیره مسیح» که بسیار مورد توجه مسیحیان بود، در پی جاودانگی روح بوده است.»<sup>(۱)</sup>

هدف فردوسی از بیان داستان‌های گوناگون اسطوره‌ای، غوطه ور کردن مخاطبین خود در دریای ژرف افسانه‌های موهوم، خیال‌انگیز و سرگرمی محض نیست؛ بلکه او افزونی دانش و خردمندی و دین‌باوری را دنبال می‌کند؛ نباشی برین گفته هم داستان که دهقان همی گوید از باستان

توجه فردوسی به نمادهای اسطوره‌ای و دینی در قالب ادب حماسی، در نهایت چشمه زلال عرفان را بر زمین حماسه جاری می‌سازد. یکی از وجوه مشترک حماسه و عرفان شرق و غرب، صرف‌نظر از اینکه همواره خاستگاه اصلی این دو نوع ادبی مشرق زمین بوده است، گرایش ذاتی و فطری انسان به خلود، بقاء و جاودانگی است.

فردوسی در شاهنامه بیش از هر چیز به این رویکرد مینوی می‌پردازد و اگر عناصر اساطیری، پهلوانی و تاریخی را با نظرگاه آیینی خود درهم می‌آمیزد، قصد او سیراب کردن عطش جاودانگی نوع انسان و خودنوعی اوست. او این جاودانگی را در نیکی، عدالت خواهی و سخنان ماندگار جست‌وجو می‌کند:

بیا تا جهان را به بد نسپریم  
به کوشش همه دست نیکی بریم  
نباشد همی نیک و بد پایدار  
همان به که نیکی بود یادگار  
همان گنج و دنیا و کاخ بلند  
نخواهد بدن مر ترا سودمند  
سخن ماند از تو همی یادگار



خردمند کین داستان بشنود  
به دانش گراید بدین نگرود  
ولیکن چون معنیش یادآوری  
شود رام و کوته کند داوری

اگرچه شاهنامه را به سه قسمت اساطیری، پهلوانی و تاریخی تقسیم کرده اند؛ ولی به نظر می رسد که فردوسی حتی به قسمت های پهلوانی و تاریخی نیز بینش اسطوره ای خود را ولو به صورت خفیف تر و کمرنگ تر تعمیم داده است، بخصوص در داستان اسکندر که در مرز قسمت پهلوانی و تاریخی شاهنامه جای گرفته است. به همین جهت مطالب ضد و نقیضی که در شاهنامه راجع به شخصیت اسکندر و امثال او آمده از یک سو ریشه در تفاوت منابع مورداستفاده فردوسی دارد و از سوی دیگر همین فراگیری تفکر اساطیری او را حتی در

درمورد اسطوره و یکسان شمردن اساطیر اقوام و ملت های گوناگون، کاری غث و غیرمنطقی است.

واژه اسطوره را اغلب فرهنگ ها، عربی و به معنای داستان های دروغ و بی سامان، افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان قدیم دانسته اند.<sup>(۳)</sup>

و بعضی نیز آن را واژه غیرعربی و مأخوذ از زبان های دیگر می دانند «شاید این واژه از زبان یونانی یا لاتینی به تازی برده شده باشد و دیگرگون شده واژه یونانی و لاتینی «هستوریا» باشد که به معنی سخن و خبر است، یا جست و جوی راستی است...»<sup>(۴)</sup>

اصولاً بعضی مانند «تیلور راستیو نسون» و «میرچالیاده» در یافتنشان از اسطوره این است که اسطوره کنش های موجودات فراطبیعی در صحنه گیتی هستند. اساطیر حقیقی و قدسی اند، زیرا واقعیت را تعیین می کنند.<sup>(۵)</sup> و نیز بر این باورند که حتی در دوره مدرنیته، زمان اسطوره سپری شده است. استیونسون می گوید:

«تاریخ چیزی جز اسطوره نیست... آدمیان در گستره اسطوره تاریخ زیست می نمایند. بدین معنا که پیوسته در معرض افسون نیروهای مینوی و تذکار رویدادهای شگرف قدسی قرار دارند...»<sup>(۵)</sup>

یکی از متفکرین در این مورد می نویسد: «اساطیر حکایت افسانه ای است از «فرهنگ عامه» که مبنای منطقی و حقیقی ندارند و در آنها عوامل غیر بشری که غالباً قوای طبیعت هستند موثر می باشند که در نظر اقوام ابتدایی به مفهوم تمثیلی تجسم پیدا می کنند. این اساطیر بیشتر در ضمن معتقدات ادیبانی دیده می شود که خدایان گوناگونی به صورت و شکل نیمه آسمان در آنها مورد پرستش قرار گرفته اند... علم به قصص و افسانه های ملل دیگر را نیز اساطیر آن قوم خوانده اند، مانند داستان های پهلوانی «رستم و اسفندیار در شاهنامه فردوسی و قصه های پهلوانان و خدایان هندی در کتاب مهابهارا تا ورامایانا.»<sup>(۶)</sup>

سارتر در مورد اسطوره چنین نظر می دهد «اسطوره در معنای عادی کلمه، افسانه ای است خود به خود و به صورت طبیعی پا گرفته باشد و اعتقادات جماعتی از مردم را نسبت به خدایان و دیگر شخصیت های فوق طبیعی یا به اصل و نسب و تاریخشان و به قهرمانان آن یا به منشاء و میماد جهان تجسم و تجسد دهد. در معنای دقیق تر، اسطوره تجسم آرمانی آینده است، یعنی تصویری عینی است



قسمت تاریخی نشان می دهد.

#### تعریف اسطوره

همه علمای جامعه شناسی، مردم شناسی، روان شناسی، دین شناسی،... سعی کرده اند که به نوعی اسطوره را تعریف و تبیین کنند. اگر همه این نظریات مشابه نباشد؛ حداقل می توان به ریشه های مشترک در دیدگاه ایشان راجع به اسطوره دست یافت.

به لحاظ اینکه اسطوره با موضوع بیشتر دانش ها پیوند دارد، شاید نتوان به کلی دریافت یک گروه را از اسطوره رد کرد و از سوی دیگر در فرهنگ های متفاوت، تعبیرهای خاصی برای آن بیان می شود و نیز در بین اساطیر و باورهای قومی ملل با وجود شباهت های بسیار، تفاوت های درخور تأمل وجود دارد. از این رو دست یافتن به یک مفهوم واحد

«با شخصیت های عینی» از آگاهی انسان نسبت به آنچه فعلاً در حیطه تسلط او نیست و باید در زمینه هایی از طبیعت یا جامعه که هنوز مهار نشده است، تحقق یابد.»<sup>(۷)</sup>

در مورد خاستگاه اسطوره ها نیز نظریات گوناگونی وجود دارد. یک دیدگاه آن را بیرون از وجود انسان و در پیوند با طبیعت جامعه و خدایان مورد پرستش جست و جو می کند. از جمله ماکس مولر؛ دانشمند برجسته آلمانی می گوید: «اساطیر، یک بیماری زبان است در دورانی که زبان برای بیان مفاهیم مجرد هنوز توانایی نداشته است، از پدیده های جوی و آسمانی و خورشید و... خدایانی ساخته شده است و بعدها در اثر جا به جایی فرهنگ ها، اسطوره هایی از آنها پرداخته شده است...»<sup>(۸)</sup>

مالینوفسکی بر این باور است که «اساطیر را باید منشورهایی برای رسوم و عادات پرستش و نهادها یا اعتقادات و مراسم و مناسک دانست... و نیز میر چالیاده اسطوره را نقل کننده سرگذشتی قدسی و مینوی می داند که در زمان اولین «زمان شگرف هدایت همه چیز» رخ داده است و در نتیجه مقصود و هدف تمام اساطیر باز آوردن و فراخوان این زمان آغازین، یا باز قرار گرفتن عملی در این زمان است که این در حقیقت بازگشت به اصل و مبداء مینوی هستی است.»<sup>(۹)</sup>

دیدگاه دیگر، منشاء اسطوره را درون انسان و ضمیر ناخود آگاه او می داند، که می توان به نظر فروید و یونگ در این زمینه اشاره کرد: «فروید، اسطوره را در ردیف رؤیا می داند و معتقد است که اساطیر بازمانده خاطرات و توهمات و آرزوهای وازده ملت ها و در حکم رویاهای متمادی انسان در دوران جوانی اوست. اسطوره با عقده های ابتدایی انسانی مرتبط است و عبارت است از خاطره آداب و رسومی که در جامعه های بدوی معمول و رایج بوده است، اما بعد ممنوع شده و به تدریج سرکوفته شده، به صورت آرزوهای نگفتنی در ناخود آگاه باقی مانده است.»<sup>(۱۰)</sup>

و اما دریافت یونگ از اسطوره، عمیق تر و جامع تر از نظریه فروید است. او می گوید: «اسطوره، از اساس پدیده ای روانی است که ماهیت روح را آشکار می کند.

اسطوره به انسان سرگشته توضیح می دهد که در ناآگاهی چه گذشته و آنچه می گذشته چرماندگار مانده است. اسطوره، بیان نمادینی است از درام ناهشیار درون آدمی که به وسیله فرافکنش در اختیار آگاهی بشر قرار می گیرد و در رویدادهای طبیعی منعکس می گردد.»<sup>(۱۱)</sup>

اکنه ان یفقهوه و فی اذانهم و قرا و ان یروا کل ایه لایؤمنوا بها حتی اذا جاوک یجادلونک یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین.» (سوره انعام - آیه ۲۵)

بعضی از آنها به سخن تو گوش فرادادند ولی پرده بر دلهایشان نهاده ایم که فهم آن نتوانند کرد و گوش های آنها از شنیدن حق سنگین است، که اگر همه آیات الهی را مشاهده کنند باز ایمان نیاورند تا آنجا که چون نزد تو آیند در مقام مجادله گویند: «این آیات چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست.»

(علاوه بر این آیه، آیات ۳۱ / انفال، ۲۴ / نحل، ۸۳ / مؤمنون، ۵ / فرقان، ۶۸ / نمل، ۱۷ / احقاف، ۱۵ / قلم، ۱۳ / مطفقین نیز همین مضمون را بیان می کنند)

جالب اینجاست که قرآن هیچگاه خود، اسطوره ها را نه تأیید و نه تکذیب می کند. هر چند که واژه اسطوره در قرآن به معنای افسانه های خرافی و غیر عقلانی به کار رفته است؛ ولی شاید سکوت قرآن در تکذیب و رد اسطوره ها، دلیلی بر نیمه واقعی و نیمه حقیقی بودن آنها باشد و اینکه به هر صورت، عقاید دینی گذشته با اساطیر آمیخته شده، باورمندی افراد را نسبت به صحت آن افکار کاسته است.

نقش پیامبران در طول تاریخ، تفکیک حقیقت از توهم، خیال و خرافات و راهبری بشریت از دنیای ظلمانی کثرت گرایی به جهان نورانی توحید و یکتاپرستی بوده است.

توجه به اسطوره ها و اسطوره سازی حکایت از تمایل انسان به یک امر غیر طبیعی و ماورایی دارد. بنابراین، حتی در «وثنیت» که داشتن تصور استقلال نسبت به موجوداتی است که خود مخلوق و محدود هستند، یک نوع حقیقت جویی دیده می شود؛ ولی حقیقت جویی که به انحراف کشیده شده و انسان، ذاتا موحد و یکتانگر را اسیر و پرستشگر کثرات کرده است.

شاید ضعف و ناتوانی او از درک و دست یافتن به ذات لایتناهی، سبب شده که در توهم و تخیل خود موجودات طبیعی و در دسترس را به عنوان معبود برگزیند؛ در حالیکه در ژرفای دل، خود الوهیت آنها را باور ندارد، از این رو قرآن می گوید:

«ولئن سئلتم من خلق السموات والارض لیقولن...» (لقمان ۲۵)

اگر از مشرکین سؤال کنی چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرد؟ البته می گویند خداوند (خلق کرد)

## \* خالق شاهنامه به عنوان شاعری حماسه سرا با قدرت شگفت انگیزی ضمن بهره گیری های متعالی و سودمند از اساطیر، پیوند اسطوره را با دو عنصر دین و خردگرایی به زیبایی حفظ می کند.

رابطه دین و اسطوره عدم هماهنگی در تعریف واحد از اسطوره و برداشت های ضد و نقیض از این موضوع، سبب شده که گاه مباحث نامربوط به هم آمیخته شود. گاه اسطوره به معنای یک امر کاملاً غیر واقعی، دروغ و برخاسته از توهم و خیالات درونی انسان تعریف می شود و گاه به صورت یک پدیده کاملاً مقدس و ماورایی که حلقه اتصال عالم ناسوت به عالم ملکوت است. ولی به نظر می رسد که اسطوره یک پدیده نیمه واقعی و نیمه حقیقی است که در طول روزگاران دراز با آرمان و تخیلات یا خرافات عجین شده است و در بطن هراسطوره، حقیقی نهفته است که برمی گردد به ابتدای زمانی که یکتاپرستی و توحید در اندیشه انسان، همان انسان اولیه وجود داشته است.

بنابراین، عصر دین مقدم بر عصر اسطوره اوست. دین همان اسطوره نیست؛ بلکه اسطوره همان دین پنهان شده در پوشش افسانه ها و خرافات و اباطیل است که حرکت انسان موحد را به سمت شرک و کثرت گرایی سوق داده است.

به همین دلیل در تمام آیاتی که در مورد اساطیر در قرآن آمده است، همواره این مشرکین هستند که در مقابل پیامبران ساز مخالف می زنند و حقایق عمیق آسمانی را به گمان اسطوره بودن باور نمی کنند.

«ومنهم من یستمع الیک و جعلنا علی قلوبهم

نگاه فردوسی در شاهنامه به اسطوره و دین، تلفیقی از واقع بینی و آرمان گرایی است. او بین اسطوره های متعدد اهورایی و اهریمنی بهگزینی کرده، اسطوره های مینوی را با فر ایزدی به عالم نورانی وحدت پیوند می زند و بشریت را به تقدیس آنچه که با این عالم به نوعی همانندی دارد، برمی انگیزد.

درواقع او بر آن است که حقیقت پرستی و یکتانگری را جایگزین اسطوره گرایی سازد. این فر ایزدی که همواره سایه بر بهترین ها می افکند، همان جاذبه معنوی مردان آسمانی و مهمترین عامل کثرت زدایی و وحدت بخشی به باورهای اعتقادی است.

«البته فر و فره علاوه بر شاهنامه در متون دیگر به کار رفته است، در آیین های دینی نفوذ کرده و علم لدنی، تأیید خدایی و مانند آن نامیده شده است.»<sup>(۱۲)</sup>

اگر بتوانیم فر ایزدی را همان علم لدنی یا «هدایت به امر» که در قرآن برای بعضی پیامبران و در اعتقاد شیعه همه امامان لحاظ شده است، بدانیم؛ تنها تفاوت این دو در تغییر پذیری و ثبات است، زیرا فر، گاهی به دلیل عدم شایستگی فرد، از او جدا گشته به دیگری منتقل می شود. چنانچه جمشید در نهایت نگهدارنده این فر نیست. ولی علم لدنی و هدایت به امر در پیامبر و امامان معصوم یک امر کاملاً ثابت و تفکیک ناپذیر است.

اگرچه در نهاد و باطن هر اسطوره حقیقتی نهفته است؛ ولی این سبب نمی شود که نیروهای ماوراء طبیعت را در قالب اسطوره تحلیل کرد و داستان های حقیقی، با داستان های اساطیری یکسان شمرده شوند.

چنانچه بعضی از متکلمین مسیحی معاصر، حکایات کتاب انجیل را مصادیق بارز اسطوره می شمارند. در این مورد سن اس. لویس به اسطوره اعظم، یعنی حلول روح خداوند در وجود مسیح اشاره می کند و می گوید: «خداوند از سر عشق به آدمیان، به این خاکدان گام نهاد، زندگی کرد و سپس به صلیب کشیده شد، تا آدمیان را از ورطه گناه و ضلالت نجات بخشد.»<sup>(۱۳)</sup>

در حالیکه قرآن، غبار از چهره اسطوره مسیح می زداید و نور حقیقت او را در اندیشه ها ساطع می کند که:

«وقولهم انا قتلنا المسيح عیسی ابن مریم رسول... و ما قتلوه و ماصلبوه ولكن شبه لهم وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقیناً.» (نساء/ ۱۵۷)

## \* فردوسی تلاش می ورزد که

### حقیقت پرستی و یکتانگری را

### جایگزین اسطوره گرایی کند. فره

### ایزدی که همواره سایه بر

### بهترین ها می افکند همان جاذبه

### مردان معنوی آسمانی و مهمترین

### عامل کثرت زدایی و وحدت بخشی

### به باورهای اعتقادی است.

و گفتند که ما عیسی رسول خدا را کشتیم در صورتی که او را نکشتند و نه به دار کشیدند، بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همان آنان که درباره او عقاید مختلف اظهار داشتند، از روی شک و تردید سخنی گفتند و عالم به او نبودند جز آنکه از پی گمان خود می رفتند و به طور یقین مسیح را نکشتند.

عده ای چون پیروان داروین و فروید مدعی اند: «فرهنگ از مراحل چون جادو و دین گذر نموده و در طی روند تکاملی خود به دستاوردهای دانش امروزی نایل آمده است. او این پویه را با رشد و بلوغ کودکان قیاس نموده و مدعی است که جوامعی که مراحل خردی را پشت سر گذارند، دیگر به اسطوره نیازی نخواهند داشت، یعنی اسطوره نیازهای جوامع ابتدایی غیر پیشرفته را برآورده می سازد و حال آنکه در جوامع پیشرفته بلوغ فرهنگی نیاز به اسطوره را مرتفع می سازد.»<sup>(۱۴)</sup>

اینها در تصور و گمان خود، دین و اسطوره را یکی پنداشته اند و در نتیجه در دوره مدرنیسم، عقل گرایی محض و انسان محوری در اندیشه انسان امروزی مطرح می شود. غافل از اینکه اولاً دین و اسطوره به فرض داشتن شباهت هایی یکی نیستند، ثانیاً پیامد دوران مدرنیسم، پست مدرنیسم بود که بشر خردمندی فاقد دین باوری را زمینه ساز سعادت خود نیافت و در پی آن است که به باوروی حیات خود از طریق دانشوری و دین باوری دست یازد.

از سوی دیگر، نمودهای تفکر اسطوره ای را در عصر حاضر نیز می توان مشاهده کرد. الیاده بر این باور است که «در جهان بینی مدرن نیز می توان عناصر اسطوره ای را در عرصه سیاست، فرهنگ و جامعه به وضوح ملاحظه نمود. مناسک، مراسم تدریس و آموزش نیز ریشه در کارکردهای اسطوره ای دارند.»<sup>(۱۵)</sup>

بدون شک، فردوسی نسبت به این قضیه که اسطوره و دین به فرض داشتن شباهت ها، همانند و همسان نیستند و عصر دین مقدم بر عصر اساطیر است، کاملاً آگاهی داشته است و شاید به همین جهت با شهابت و صراحت تمام در ابتدای شاهنامه صرف نظر از عادت اکثر شاعران، باورهای دینی و اعتقادی خود را به زیبایی بیان داشته است، سپس به شرح داستان های اساطیری می پردازد و در خلال همان داستان ها نیز اشاره های زیادی به مینوی بودن اسطوره ها دارد.

بینش توحیدی شاهنامه در سه گروه به زیباترین شکل تجلی پیدا کرده است:

۱- باورهای دینی خود فردوسی به عنوان نماینده برجسته یکتا پرستان:

خداوند کیوان و گردان سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

ز نام و نشان و گمان برتر است

نگارنده بر شده گوهر است

به بینندگان آفریننده را

نبینی مرنجان دو بیننده را

۲- قهرمانان و پهلوانان که با همه زورمندی، هیچکدام به نیروی خود متکی نیستند.

چنانچه رستم به گاه ناتوانی در نبرد با سهراب به درگاه یزدان ناله و زاری سر دهد تا نیروی از دست رفته را باز یابد:

به یزدان بنالید که ای کردگار

بدین کار این بنده را باش یار

همان زور خواهم که آغاز کار

مرا دادی ای پاک پروردگار

بدو باز داد آنچنان کش بخواست

ببفرود زورتن آنکش بکاست

و یا بیژن به هنگام خلوت اسارت چاه، خطاب به کردگار بخشنده دادگر می گوید:

زهر غم تو باشی مرا دستگیر

تو زن بر دل و چشم بدخواه تیر

۳- ستایش و نیایش زمامداران:

کی کاووس وقتی قد و بالای سیاوش را به هنگام بازگشت از زابلستان و رانداز می کند:

بسی آفرین بر جهان آفرین

بخواند و بمالید رخ بر زمین

همی گفت که ای کردگار سپهر  
خداوند هوش و خداوند مهر  
همه نیکویی‌ها به گیتی زتست  
نیایش زفرزند گیرم نخست  
و نیز از زبان اسفندیار گوید:  
ستایش گرفتم به یزدان پاک  
کزویست امید و زویست باک

فردوسی از بیان اسطوره‌ها دو هدف را دنبال می‌کند:

۱- مترصد آن است که با یادآوری اصل جهان و چگونگی آفرینش و ظهور تمدن در ایران، اقتدار ملی و عظمت و شکوه تاریخی این سرزمین را تولدی دوباره بخشد.  
۲- هدف دیگر او در سراسر شاهنامه، احیای ارزش‌های انسانی و اخلاقی آدمی است که به طاقچه نسیان سپرده شده اند و مبنای سخن او که «بسی رنج بردم درین سال سی» صرفاً بیان داستان‌هایی که حقیقت و واقعیت آنها ملبس به زرق و برق اوهام و تخیلات گردیده است، نیست؛ بلکه بیان حقایق ماورایی در زبان رمزی و تمثیلی است، چنانچه می‌گوید:

نو مردیو را مردم بدشناس  
کسی کو ندارد زیزدان سپاس  
هر آنکو گذشت از ره مردمی  
زدیوان شمر مشمرش آدمی

همانندی‌های الگوهای اساطیری و دینی مهمترین وجه مشترک بین اساطیر و ادیان توحیدی، اعتقاد به حقایق برتر است. (۱۶) که محور اصلی افکار فرودسی در شاهنامه است. یکی از دلایل تقدم دین بر اسطوره این است که بسیاری از الگوهای اساطیری، مثل آیین‌های رازآموزی بازگشت به زهدان برای تولدی تازه، برگرفته از الگوی دینی است که کاملاً طبیعی و واقعی بوده و اراده خود فرد و طرح و نقشه او به هیچ وجه در انجام آن دخیل نبوده است. قبل از هر چیز به این آیین‌های رازآموزی نمادین اشاره خواهد شد.

میرچا الیاده نقل می‌کند: «... در این آیین‌های رازآموزی به نوجوانان یا کسانی که داوطلب بازگشت به اصل خود یا مرحله جنینی هستند در مراسمی گفته می‌شود که در ظرفی خالی به شکل گاو ماده داخل شوند و مدت سه شب آنجا بمانند و گفته می‌شود که مربی پسر بچه را به چنین تبدیل می‌کند و پس از پایان زمان تعیین شده بیرون می‌آید، در حالی که در حکم نوزادی است که دوباره متولد شده است. اما این ولادت جسمانی نیست؛ بلکه به معنی حقیقی تولد مجدد عرفانی است. الگوهای اساطیری که متضمن بازگشت به زهدان هستند،

اساطیر به تصویر کشیده شده است ولی بشر آرمان‌گرا، رمز جاودانگی آنها را در پیوند با دین یافته است. چنانچه یاد رستم در مقابله با حکام عرب می‌تواند الهام بخش قدرتمندی و صلابت باشد و به همین دلیل در رستم نامه‌ها، رستم به دست حضرت علی(ع) مسلمان می‌شود.» (۱۸)

داستان بسیاری از شخصیت‌های قهرمانی اسطوره‌ای براساس داستان‌های واقعی پیامبران است که در کتب آسمانی تورات، انجیل و قرآن با مشابهت‌های فراوان ذکر شده است. چنانچه «داستان گذاشتن موسی در سبد جگنی و انداختن آن در رود نیل می‌تواند براساس یک سنت تاریخی بنا شده باشد و به موازات این داستان، داستان‌هایی درباره سارگن، کوروش، رومولوس، رموس و سایر قهرمانان خیالی مشهور ساخته شده باشد.» (۱۹)

آنچه قابل توجه و تأمل است این است که در هر صورت در بطن آیین‌های سحرآمیز اسطوره نیز تا ارتباط با جهان مینوی نباشد، نتیجه‌ای عاید نخواهد شد و نشان می‌دهد که اسطوره به یاری اندیشه‌های الهی، کارکرد خود را در زندگی بشر قوت می‌بخشد. چنانچه «خواندن سرودهای سحرآمیز که یادآور اصل آفرینش یک پدیده می‌باشد. همراه با تقاضای ملتسمانه شمن از خدا برای اینکه آفرینش را دوباره تجدید نماید برای درمان بسیاری از بیماری‌های اقوام کهن، شیوه‌ای مرسوم بوده است.» (۲۰)

وجود شباهت‌های بسیار، بین آیین‌های اساطیری و دینی نشان از ماورایی بودن آنها دارد. چنانچه ذکر اوراد و تلقین به پدیده‌ها اعم از گیاه، انسان و حیوان در این آیین‌ها می‌تواند در تغییر و تکوین آفرینش تأثیر داشته باشد. انجام مناسک عبادی و اذکار و اورادی که در شرع تعیین شده نیز در نیرو بخشیدن به آدمی، تمرکز و تلطیف درون او بسیار سودمند است. «رسمی در قبیله Hiosage در شمال آمریکا به خوبی این معنا را می‌رساند که اسطوره آفرینش کیهان، الگوی نمونه هر خلقتی تلقی می‌شود. در این قبیله، به هنگام تولد هر نوزاد، مردی را که با خدایان صحبت داشته است، فرا می‌خوانند. وی چون به خانه زائر رسید، در برابر نوزاد، تاریخ خلقت عالم و جانوران زمین را حکایت می‌کند... هدف و موضوع این تکرار، آشنا کردن نوزاد به طریق آیینی، مطابق با آیین، با واقعیت متبرک جهان و فرهنگ و در نتیجه معتبر شناختن و تصدیق وجود او، با اعلام مطابقت داشتن آن با نمونه‌های اساطیری است.» (۲۱)

## \* هدف حکیم طوس از بیان داستان‌های گوناگون اسطوره‌ای، غوطه‌ور کردن مخاطبان خود در دریای ژرف افسانه‌های موهوم، خیال‌انگیز و سرگرم‌کننده نیست، بلکه او افزونی دانش، خردمندی و دین‌باوری را دنبال می‌کند.

ماجرای قهرمانان یا ساحران و شمن‌هایی را نقل می‌کند که این عمل را نه به صورت رمزی، بلکه واقعی انجام داده‌اند، مانند بلعیده شدن قهرمان توسط غول دریایی و خروج پیروزمندانه او یا عبور از دهانه پرخوف و خطر غاری...» (۱۷)

اما در عالم واقعیت، نمونه‌های عینی این تولد عرفانی را در زندگی پیامبران الهی مشاهده می‌کنیم. گوشه‌گیری و انزوا برای آنها برای مدت محدودی از جامعه زمان خود و پناه بردن به غارها در دل کوه برای راز و نیاز یا بلعیده شدن حضرت یونس از طریق نهنگ، قرار گرفتن یوسف در چاه و بعد در زندان عزیز مصر، جست‌وجوی خضر در ظلمات به دنبال آب حیات، همه رمز یک تولد تازه هستند که البته تفاوت اینها با الگوهای اساطیری در این است که طرح و نقشه قبلی بشری همانگونه که اشاره شد به هیچ وجه در کیفیت و چگونگی رخ دادن و شکل‌گیری این حوادث دخالت ندارد و الگوهای اساطیری در واقع تقلیدی از همین الگوهای حقیقی دینی هستند.

مطالعه و پژوهش درخاستگاه اولیه اساطیر و چگونگی شکل‌گیری آنها نشان می‌دهد که سعی در تلفیق عناصر دینی با الگوهای اساطیری برای حفظ و تداوم آنها نشان از پیوند دین و اسطوره دارد. «اصولاً هرچه که برای زندگی انسان مفیدتر باشد میزان ماندگاریش بالاتر است. مرگ همه پهلوانان روین تن در

مشابه این مراسم در فرهنگ اسلام به عنوان یک عمل مستحبی وجود دارد که نوزاد را معمولاً به دست پیر روحانی یا فرد باتقوایی می دهند تا در گوش او اذان و اقامه بگوید که در واقع نوعی آشنایی با واقعیت متبرک هستی یعنی ذات باری تعالی و بعد از آن وجود مقدس رسول اکرم (ص) است.

تجدید یک اسطوره از راه برگزاری مراسم نیایشی، برای رجوع به اصل زمانی است که نخستین بار دریچه ای از جهان مینوی به جهان خاکی باز شده است و یادآوری آن زمان می تواند آفرینش تازه ای در راستای آرزوها و خواسته های بشری ایجاد کند. چنانچه خداوند تعالی می فرماید: «ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکر هم بایام الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور» (۵/ابراهیم)

و به راستی موسی را با معجزات خویش فرستادیم که قومت را از تاریکی ها به سوی روشنایی بازبر، و آنان را به یاد ایام الله بینداز، که در این برای هر شکیبای شاکری، عبرت هاست.

این آیه، یادآوری ایام شکوهمند فیض رسانی خداوند به انسان های غافل را به عنوان یکی از وظایف حضرت موسی (ع) بیان می کند.

یکی دیگر از این همانندی ها، اعتقاد به پل «چینود» در بندهشتن (۲۲) و پل «صراط» در باورهای دینی مسلمانان است. با این تفاوت که این اندیشه در آنجا رنگ اسطوره ای گرفته و با کثرت گرای آمیخته می شود، چرا که می گوید مردم از روی پلی باید عبور کنند که ایزدان بر روی آن قرار دارند و زیر آن دوزخ است، در حالی که پل صراط، همان حقیقت ناب نجات یافته از قالب اسطوره بندهشتن است. بنابراین، همانندی ها حکایت از این دارد که حقیقت از ابتدای خلقت آدم در پوشش ها و شکل های متفاوت پنهان شده و رسالت و وظیفه اصلی پیام آوران الهی تولد آن از دل اساطیر بوده است.

#### همانندی های الگوهای اسطوره ای

نه تنها بین الگوهای اسطوره ای و دینی بلکه بین اساطیر ملل گوناگون نیز وجوه مشترک بسیاری وجود دارد. البته این یک موضوع بسیار گسترده است که خود بحث و فحص جداگانه و مستقل می طلبد و فقط به نمونه ای از موارد بسیاری شمار این همانندی ها اشاره می شود. میرچا الیاده می گوید: «تکرار اساطیر توتمی استرالیایی، حاکی از نوعی معرفت باطنی است که با قدرتی ساحرانه و دینی ملازم می باشد. به نظر وی مردمان کهن بر این باور بوده اند که شناخت اصل یک شیء، یک حیوان، یک نبات برابرست با کسب قدرتی سحرآمیز که به برکت آن می توان بر آنها تسلط یافت و به اراده و دلخواه خود تکثیر و تولیدشان کرد.» (۲۳)

### \* یکی از وجوه مشترک حماسه و عرفان شرق و غرب، گرایش ذاتی و فطری انسان به خلود، بقاء و جاودانگی است. فردوسی در شاهنامه پیش از هر موضوعی به این رویکرد مینوی می پردازد.

غرض فردوسی نیز در نقل داستان های اسطوره ای فارغ از احیای هویت ملی، در اصل پی بردن به اصل آفرینش و خلقت انسان جهت تسلط بر جهان هستی و مقابله با نیروهای اهریمنی است.

اینکه رسم پهلوانان شاهنامه در جنگ مخفی کردن نام خود از دشمن بوده است، بیانگر همان قدرت ساحرانه و دینی است. زیرا که در الگوهای اسطوره ای پهلوانی، نام پهلوان به منزله رمزی دربرگیرنده تمام وجود اوست، و دشمن نباید این رمز را کشف کند که در نتیجه بر وی تسلط پیدا کند. در نبرد رستم و سهراب به همین دلیل رستم نام خود را از وی مخفی می نماید:

چنین داد پاسخ که رستم نیم

هم از تخمه سام نیم

که او پهلوانست و من که رستم

نه با تخت و گاهم نه با افرسم

از آنجا که یونگ، اسطوره را پدیده ای روانی و خاستگاه آن را ناخودآگاه درون انسان می داند، طبعاً شباهت ها و همانندی های بسیار اساطیر ملل، امری بدیهی و روشن است.

#### ناهمسانی های الگوهای اسطوره ای

نظر به اینکه بین الگوهای اسطوره ای ایران و سایر ملل بخصوص یونان ضمن وجود همانندی ها، ناهمسانی های بسیاری نیز وجود دارد که ریشه آن را در تفاوت جهان بینی آفرینندگان اسطوره باید جست وجو کرد؛ از این رو لازم است به این تفاوت ها در دو حوزه اخلاق و پیش توحیدی، به اختصار اشاره شود:

۱- اولین ناهمسانی مربوط به پیوند اساطیر با ارزش های اخلاقی است. البته در این مورد، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی بر این باورند که اسطوره فراتر از مسایل عقلانی و اخلاقی است و نباید با محک عقل و اخلاق سنجیده شود. چه بسا بسیاری از رفتارهای قهرمان اسطوره، برخلاف هنجارهای زمان در یک جامعه باشد.

از سوی دیگر، کسانی چون برونیسلا، مالینوسکی و میرچا الیاده خلاف این نظر را دارند. مالینوسکی می گوید:

«... اساطیر و آیین های عبادی قالب های ارزشی اخلاق را بازتاب می دهند. این اساطیر طرح و پیرنگ کنش ها را مشخص می سازد و هنجارهای مطلوب را از ارزش های نامطلوب تفکیک می کنند. اساطیر را باید در چهارچوب ادبیات اخلاقی یک جامعه مورد توجه قرار داد. آنها همیشه ارزش هایی را توجیه و ارزش های مقابلشان را نفی می کنند. به اعتباری، اساطیر ارزش ها را با روزگار ازلی و زمان آغازین، مرتبط می سازند.» (۲۴)

«اسطوره به خودی خود ضامن خیر و اخلاق نیست. نقش و کارکرد آن کشف و نمودار ساختن الگوها و از این رهگذر، تدارک معنایی برای دنیا و وجود بشر است... تقلید از اعمال اسوه مانند نیز، وجهی مثبت دارد. آیین انسان را بر آن می دارد که حدود خویش را اعتلا بخشد و خود را هم طراز خدایان و قهرمانان اساطیر سازد...» (۲۵)

در بین اسطوره های یونانی، خدایانی منفعل در مقابل نفس نیز وجود دارند که مرتکب اعمال خلافی چون دزدی، قتل، خشم، خیانت،... می شوند، در حالی که فردوسی بر پایه پیش توحیدی خود، اولاً بین اسطوره های روشن و دارای فر ایزدی و اسطوره های ظلمانی مرزبندی می کند، ثانیاً هیچگاه اسطوره های ظلمانی چون ضحاک، گریسوز، افراسیاب،... را بر ازیکه قدرت جاودانگی نمی نشاند، بلکه در بستر حوادث و رویارویی با رویدادهای سرنوشت آنان را همچون قدرتی پوشالی سرنگون و منهدم می نماید و به استناد آیه قرآن که: «... و اما ماینفع للناس فیمکت فی الارض...» (رعد/۱۷)

مهر جاودانگی بر پیشانی اسطوره های درخشان و مثبت چون فریدون، سیاوش، گیو، پشوتن، کیخسرو،... می نهاد.

۲- دومین ناهمسانی، ریشه در یکتانگری فردوسی و تعدد خدایان در اساطیر یونانی است. «البته این تعدد خدایان در اساطیر را باید

در آیین چند خدایی اقوام ابتدایی جست و جو کرد که برای هر پدیده طبیعی موجودی فوق بشری و سزاوار پرستش در نظر می گرفتند و آن را بر حسب تر یا ماده بودن رب النوع یا ربه النوع می نامیدند.<sup>(۲۶)</sup>

اعتقاد به خدای واحد بر مبنای دین ابراهیمی فردوسی در سراسر شاهنامه موج می زند و همین اندیشه زیربنای وحدت نگری او را در همسویه کردن اساطیر مینوی و محو کردن اساطیر اهریمنی استحکام بخشیده است و قطعاً از علل ماندگاری شاهنامه بر تارک اساطیر جهان است. نظرگاه شرک آمیز چندخدایی در اساطیر یونان، واکنش منفی مسیحیت و خردگرایان را در اواخر دوره رنسانس نسبت به خود برانگیخت و یکی از دلایل مخالفت خردگرایان با اسطوره های یونانی، ضداخلاقی بودن آنها بود. زیرا در این اسطوره ها، چنانچه گفته شد سخن از خدایانی گفته می شود که رفتاری مستبدانه و بوالهوسانه دارند و خشم و کینه توزی خود را آشکار می سازند و مرتکب اعمالی خلاف در معیارهای انسانی می شوند؛ در حالی که خدای حقیقی نمی تواند بیدادگر، حسود، کینه توز و... باشد.<sup>(۲۷)</sup>

#### سخن آخر

فردوسی به عنوان یک شاعر حماسه سرا با قدرت شگفت انگیزی ضمن بهره برداری های متعالی و سودمند از اساطیر، پیوند اسطوره را با دو عنصر دین و خردگرایی به زیبایی حفظ می کند و براساس بنیاد توحیدی آیینی و مذهبی خود، بینش اساطیری خود را از تفکر اساطیری یونان مبتنی بر چند خدایی متمایز می نماید:

ترا دانش و دین رهاند درست  
ره رستگاری بیایدت جست  
اگر دل نخواهی که باشد نژند  
نخواهی که دایم بوی مستمند  
به گفتار پیغمبرت راه جوی  
دل از تیرگی ها بدین آب شوی  
منم بنده اهل بیت نبی  
ستاینده خاک پای وصی  
ابا دیگران مر مرا کار نیست  
جزین مر مرا راه گفتار نیست

وی در سراسر شاهنامه، گرایش های متعالی خود را به آرمان های انسانی و اخلاقی به تصویر می کشد و حتی در قسمت های اساطیری با وجود علم و آگاهی به فراطبیعی بودن قهرمان اسطوره ای، از پرداختن به این موضوع غافل نمی شود. او مصرانه می کوشد که بر باور قلبی قابلیت تطبیق مخاطبین خود با قهرمانان اسطوره ای بیفزاید و دست یافتن به اساطیر در

اوج ذروه کمال را ممکن سازد. چنانچه بیان می دارد:

فریدون فرخ فرشته نبود  
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود  
به داد و دهش یافت این نیکویی  
تو داد و دهش کن فریدون تویی

#### منابع

- ۱- میگال، داوانامونا، درد جاودانگی، ص ۸۸-۸۹
- ۲- معین، محمد، فرهنگ فارسی، ذیل واژه اسطوره
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ذیل همان واژه
- ۳- کزازی، میرجلال الدین، رؤیا، حماسه و اسطوره، ص ۱-۲
- ۴- ضمیران، محمد، گذار از جهان اسطوره به فلسفه، ص ۲۴
- ۵- همان، ص ۲۴
- ۶- مشکور، محمدجواد، خلاصه ادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۱۵-۱۴
- ۷- هادی، سهراب، شناخت اسطوره های ملل، ص ۶۱
- ۸- همان، ص ۴۲-۴۳
- ۹- همان، ص ۴۵-۴۴
- ۱۰- همان، ص ۴۷-۴۶
- ۱۱- آنتونیو مورنو، یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، ص ۱۹
- ۱۲- راشد محصل، محمدرضا، مقاله فروفره در شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره ۲۲، ۱۳۶۸، ص ۳۸۶-۳۵۷
- ۱۳- ضمیران، محمد، گذار از جهان اسطوره و فلسفه، ص ۸
- ۱۴- همان، ص ۱۸
- ۱۵- همان، ص ۲۳-۲۲
- ۱۶- پارسا، حمید، نماد و اسطوره، ص ۷۱
- ۱۷- میرچالیا، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، ص ۸۸
- ۱۸- هادی سهراب، شناخت اسطوره های ملل، ص ۴۰
- ۱۹- همان، ص ۶۹
- ۲۰- میرچالیا، چشم اندازهای اسطوره، ص ۳۸
- ۲۱- همان، ص ۴۲
- ۲۲- بهار، مهرداد، پژوهش در اساطیر ایران، ص ۲۹۰-۲۶۸
- ۲۳- میرچالیا، چشم اندازهای اسطوره،

- ص ۲۳
- ۲۴- ضمیران، محمد، گذار از جهان اسطوره به فلسفه، ص ۴۱-۴۲
- ۲۵- میرچالیا، چشم اندازهای اسطوره، ص ۱۴۹
- ۲۶- مشکور، محمد جواد، خلاصه ادیان در تاریخ دین های بزرگ، ص ۱۳
- ۲۷- میرچالیا، چشم اندازهای اسطوره، ص ۱۵۲

#### منابع

- ۱- بهار، مهرداد، پژوهش و اساطیر ایران، انتشارات توس، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۲
- ۲- میرچالیا، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۲
- ۳- مشکور، محمد جواد، خلاصه ادیان در تاریخ دین های بزرگ، انتشارات شرق، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۷
- ۴- میگال، داوانا مونا، درد جاودانگی، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۰
- ۵- کزازی، میرجلال الدین، رؤیا، حماسه و اسطوره، انتشارات مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۲
- ۶- هادی، سهراب، شناخت اسطوره های ملل، نشر تندیس، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷
- ۷- فردوسی، شاهنامه، تصحیح زول مول، انتشارات عطار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۱
- ۸- معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۱
- ۹- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، سازمان لغت نامه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۷
- ۱۰- راشد محصل، محمد رضا، مقاله فروفره در شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشکده فردوسی مشهد، شماره ۲۲، ۱۳۶۸، ص ۳۵۷
- ۱۱- پارسا، حمید، نماد و اسطوره، با مقدمه جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، قم، ۱۳۷۳
- ۱۲- ضمیران، محمد، گذار از جهان اسطوره به فلسفه، انتشارات هرمس، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹
- ۱۳- آنتونیو مورنو، یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، نشر مرکز، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶